

شوڪ

کارت سوختی که پدرزن را راهی دیار باقی کرد

مردی با رویت موجودی کارت سوختش دچار شوک و ایست قلبی شد و فوت کرد. راننده زمانی که وارد پمپ بنزین شد تا سوخت گیری کند ناگهان با دیدن ذخیره بنزین کارت سوختش دچار شوک و به خاطر سابقه بیماری قلبی راهی دیار باقی شد. بنا بر اظهارات دوست متوفی، زمانی که راننده بعد از بیمارستان راهی پمپ بنزین می شود تا سوخت گیری کند اتفاق تلخی برایش رخ می دهد. داماد راننده متوفی قبل از این اتفاق بدون اطلاع پدرزنش از کارت سوخت خودروی او استفاده می کند و چیزی ته کارت باقی نمی گذارد. او که ناظر ماجرا بود در این باره می گوید: پدر زن بی خبر از همه جا که مشکل قلبی و برای ذخیره بنزینش نقشه داشت، در روز حادثه مستقیم از درمناگاه راهی پمپ بنزین می شود و هنگام وارد کردن کارت و اطلاع از موجودی آن به شدت عصبانی و دچار شوک و حمله قلبی می شود و قبل از رسیدن به درمانگاه فوت می کند. بعد از این اتفاق تلخ متوجه شدیم که داماد دوسم به دور از چشم او ذخیره کارت سوختش را استفاده کرده و چیزی به او نگفته است.

خبر

افزایش ۳/۵ برابری شمار مسمومان منواکسید کربن در اسفراین

نجفیان- رئیس اداره حوادث و فوریت های پزشکی دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی، درمانی اسفراین از افزایش حدود ۳/۵ برابری شمار مسمومان ناشی از انتشار گاز منواکسید کربن در این شهرستان از ابتدای امسال تاکنون نسبت به مدت مشابه سال گذشته خبر داد.

به گفته «امین کشوری» امسال تاکنون ۲۴ تن با گاز منواکسید کربن دچار مسمومیت شدند که از این میان متأسفانه ۳ تن جان باختند. آن طور که او گفته است؛ از مسمومان ۹ تن مربوط به شهر و ۱۵ تن مربوط به روستاها بوده اند.

وی با اشاره به این که در مدت مشابه سال قبل ۷ تن دچار مسمومیت با گاز منواکسید کربن شدند که هیچ یک فوت نکردند، خاطرنشان کرد: پیش از این امسال در اسفراین ۲ تن در شهر بر اثر مسمومیت ناشی از انتشار گاز منواکسید کربن جان خود را از دست دادند و در ۳ روز گذشته نیز یک جوان ۲۲ ساله در روستای ایرج در منزل مسکونی اش به واسطه استفاده از گاز تکت شعله جایگزین بخاری با انتشار گاز منواکسید کربن دچار مسمومیت شد و جان باخت.

ماجرای پسری که در سیدرها شد

مسافران قطار دودی

صدیقی

تفاوت سنی چندانی با مادرش ندارد چون او هنگام ازدواج، سنی نداشت. مادرش به واسطه اعتیاد خانواده اش در قبال مقداری مواد سرپرستی اش به یک مرد سپرده و در ۱۲ سالگی از او صاحب فرزند می شود. پسر جوان دوران کودکی اش را به دور از مهر مادری و سایه سرش در یک نهاد حمایتی سپری می کند و در تمام این مدت در حسرت آغوش گرم مادرانه می ماند و در خفا زار می زند. پسرک حسرت به دل می گوید: وقتی یاد دوران سیاه کودکی ام می اقم بی اختیار اشک هالم جاری می شود چون نه از مادرم خبری دیدم و نه از پدربزرگم که من را در دو سالگی در یک سبد قرمز رنگ سر راه گذاشت و به دنبال خوشی های زودگذرش رفت.

پدرش پس از به دنیا آمدن او چشم از جهان فروبست. تفاوت سنی چندانی با مادرش ندارد چون مادر بزرگش مادرش را در ۷ سالگی در قبال مواد به یک نفر فروخته بود و او در ۱۲ سالگی پس از ازدواج با همان مرد ۴۰ ساله صاحب فرزند می شود. پسر جوان مصرف انواع مواد مخدر را

روحی و مالی رو به رو می شود.

اعتیاد مادر بزرگش بدتر از مادرش و از همه بدتر پدر بزرگش سارق به تمام معنا بود و کلاه خیلی از ساده لوح ها را که به دنبال گنج بودند برمی داشت و از این راه ارتزاقی می کرد. پسر نوجوان به ناچار برای تأمین مخارج زندگی اش درس را رها می کند و در برخی مغازه ها به عنوان فروشنده مشغول به کار می شود. او می گوید: وقتی نوجوان بودم مادرم به زندان افتاد و سر این ماجرا اعصابم به هم ریخت و به خاطر همین کم کم از قلیان شروع کردم تا به مصرف شیشه رسیدم. بعد از قلیان سراغ تریاک رفتم و کم کم کارم را رها کردم چوم حال فروشندگی را نداشتم. یک خواهر دم بخت داشتم و مادر بزرگم اجناسی را که خیران و نهادهای حمایتی می دادند، می فروخت و خرج موادمان می کرد و آینده خواهرم هم مثل خودمان دود شد.

به خاطر هجوم انواع مشکلات و معضلات اجتماعی و همچنین داشتن خانواده ناسالم چندین بار دست به خودکشی زدم. حتی یک روز چند عدد قرص روان گردان خوردم که دچار تشنج شدم. اگر مادر بزرگم چند دقیقه دیرتر

متوجه شده بود فوت کرده بودم. به خاطر مصرف قرص های روان گردان مدام دست به کارهای عجیب و در عین حال خطرناک می زدم، حتی یک روز چنان سرم را به تلویزیون کوبیدم که با شکسته شدن شیشه سرم داخل آن فرو رفت و دچار برق گرفتگی شدید شدم. موقعی که توهم می زدم سرم را محکم به دیوار می کوبیدم و مدام با وسایل خانه جنگ داشتم و فکر می کردم همه آن ها دشمن من هستند. زمانی که مادرم از زندان آزاد شد فکر می کردم اوضاع خوب می شود اما از دواج مجدد او روح و روانم را به هم ریخت. بعد از ازدواج مادر، پسر دوباره ساکن خانه پدر بزرگ و مادر بزرگش می شود که جز قانون گریزی، کلاهبرداری، سرقت و اعتیاد چیزی بلد نبودند. چند سالی را به اجبار کنار آن ها می گذراند و در این مدت چند بار راهی کمپ می شود اما فایده ای ندارد چون حامیانش مصرف کننده هستند. بعد از این اتفاقات مادرش به خاطر اعتیاد از سوی شوهرش طرد می شود و بعد از جدایی به خانه دودی پدر و مادرش برمی گردد. چون مادر بزرگش مصرف کننده مواد صنعتی است او هم وارد این خط می شود و سوار بر قطار دودی

پیشانش فرو می رود. پدرزن به خیال این که همه چیز تمام شده است و داماد و دخترش صاحب خانه شده اند به اتفاق فامیل راهی خانه دخترش می شوند. زمانی که دخترش در را باز می کند پدر دختر همراه فامیل بدون مقدمه شروع به شادبای و سوراخستن از داماد می کنند. داماد که غافلگیر شده به خیال این که پدرزنش قصد دست انداختن و مسخره کردن او را دارد به شدت عصبانی و با او درگیر می شود. اعضای فامیل از برخورد زشت داماد و این که چرا به جای خوشامدگویی با آن ها درگیر شده است و توهین می کند، شوکه می شوند. آن ها بعد از درگیری و کتک زدن داماد خانه را ترک می کنند. داماد کتک خورده و به شدت عصبانی بعد از این ماجرا متوجه می شود همسرش پشت این اتفاق بوده و به نوعی با دهن لقی او را به دردرس انداخته است و خشم خود را

سر زنش خالی و بعد از ضرب و شتم، او را راهی خانه پدرش می کند. بعد از این ماجرا پدر به اتفاق دخترش راهی دادگاه خانواده می شوند تا علاوه بر شکایت از داماد به واسطه ضرب و شتم زنش، درخواست طلاق بدهند. داماد به دردرس افتاده می گوید: سال ها بود می خواستم یک خانه بخرم اما هر بار با گران شدن قیمت خانه ناکام می ماندم و این باعث می شد از سوی فامیل به ویژه پدرزنم مسخره شوم. در آن روز زنم قبل از این که معامله به سرانجام برسد زودتر به پدرش اعلام کرده بود و این اتفاق رخ داد. الان بعد از آن درگیری و کشمکش با شکایت پدرزنم به دادگاه خانواده آمده ام تا با کمک مشاوران این مرکز بتوانم این قضیه را حل و فصل و همسر را از درخواستش که ناشی از فشار پدرش است، منصرف کنم.

ماجرای داماد عصبانی و پدرزن خوشحال

گسست رشته های یک زندگی با سوء تفاهم

صدیقی- اعلام بی موقع خانه دار شدن دختر از سوی پدرش زوج جوان را به دردسر انداخت و آن ها را به دادگاه خانواده کشاند. زمانی که پدرزن متوجه شد دامادش قصد خرید یک خانه را دارد با اعلام زودتر این خبر در جمع فامیل داماد را خشمگین کرد زیرا معامله خرید خانه به هم خورد. به گفته مرد جوان، سال ها بود که وی قصد خرید خانه را داشت اما هر بار بنا به دلایلی این موضوع به بن بست می رسید. یک روز که خرید خانه از همه لحاظ

تمام شده قلمداد می شد و فقط یک امضا کم داشت فروشنده پشیمان شد ولی این پایان ماجرا نبود. قبل از این ماجرا پدرزن که به واسطه دخترش متوجه این داستان شده بود فامیل را باخبر می کند تا به قول خودش دامادش را سورپرایز کنند و خانه دار شدن شان را بعد از سال ها مستاجری به وی و زنش تبریک بگویند. داماد از همه جا بی خبر که تلاش یک ساله اش برای خرید خانه به نتیجه نرسیده بود شب با ناراحتی راهی خانه می شود و در افکار

منتخبی از تصاویر دانش آموزان تلاشگر و نمونه انضباطی و خیلی خوب درسی

دبستان شهید حسن سرور روستای مرزی رباط شیروان



با سپاس از همراهی و همکاری صمیمانه مدیریت مدبر ، فرهیخته و متشخص : جناب آقای کامبیز محمد زاده

(یک دنیا تشکر از همکاری عالی معلمین پر تلاش دبستان: لیلی رستگار (اول) افسانه تقی زاده (دوم) سیده محبوب حسینی راد (سوم) زهرا رضا زاده (چهارم) ر

ملیحه رباطی (پنجم) معصومه بهلولی (ششم) تقدیر از زحمات میزبان معزز: سید یحیی سرور و شورای محترم روستا: ابوالقاسم جریزه و خانواده های محترم دانش آموزان

با سپاس از همراهی
صمیمانه ی مدیریت مدبر

سرور ارچمند سرکار خانم مرصیه و هنما
و خانواده های محترم دانش آموزان